

افغانستان آزاد - آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نباشد تن من مباد همه سر به سر تن به کشتن دهیم
بدین بوم و بر زنده یک تن مباد از آن به که کشور به دشمن دهیم

www.afgazad.com

afgazad@gmail.com

Political

سیاسی

از: ش. آهنگر

۱۰/۰۹/۱۳

گردانندگان محترم پورتال "افغانستان آزاد - آزاد افغانستان" ضمن پاسخ های عالمانه شان، سوال خواننده محترمی را به من فرستاده اند تا من هم در آن مورد نظری بدهم. ضمن تشکر از ایشان باید به عرض برسانم که من طی نوشته های متعدد که در همین پورتال اقبال نشر یافته اند به این سوالات پاسخ داده ام و خوانندگان محترم میتوانند با مراجعه به آرشیف بنده در پورتال به آنها دست یابند. با آنهم نکاتی چند را به عرض میرسانم امید است به کار آید.

پاسخ به دو سوال یک خواننده پورتال (AA-AA) از تخر

سوال: از طالبان و متجاوزین با کدام یک همکاری کنیم؟ و مبارزه با کدام یک آسانتر است؟

پاسخ آهنگر: این سوال نتیجه درد آور نبودن یک بدیل مردمی و انقلابی در جامعه است که نیروهای اجتماعی غیر وابسته، ولی رهبری نشده و نامنسجم آنرا باید مطرح کنند. چه این نیروها میخواهند در مناسبات اجتماعی و در مبارزات درون جامعه شرکت کنند و نقشی در هستی اجتماعی، به ویژه در شرایط داغ کشورما، از خود به جا بگذارند. اما چون سازمان یافته نیستند و برنامه مشخص ندارند خویشتن خویش را ناتوان می انگارند و علی الفور در برابر شان نیروهای نسبتاً منظم و اثرگذار، هرچند ارتجاعی، مجسم میشود و همه چیز جلوه میکند؛ لذا در ذهن شان خطور میکند که اگر بخواهند موثر باشند باید در یکی از این جناحها قرار بگیرند. این وضعیت یک سطحی از تکامل جامعه و بیداری شعور اجتماعی را میرساند که در آن گروههای اجتماعی، به ویژه طبقات متوسط و خورده مالک، میخواهند در تعاملات اجتماعی دخیل باشند و از حاشیه نشینی و سیل بین بودن بدر آیند.

در عین حال این اوضاع آزر خطری است به نیروهای پیشرو ملی - مترقی جامعه که هرگاه هنوز هم برخی در پندارهای روشنفکرانه لیبرالی شان دل خوش کنند و یا جمعی در لاک بسته متحجر خود بنشینند، نیروهای وسیع بین الیبینی نیز که تا حال در وسط دو نیروی درگیر جنگ قرار داشتند، لاجرم به یکی از آنها مپیوندند و در آنصورت کار از اینهم بدتر میشود. شکی نیست که نیروهای ملی در چنین حالتی بزرگترین پشتوانه و ذخیره شان را که گروه ها و لایه های متوسط جامعه هستند از دست میدهند و نه تنها بر دشواری کار شان افزوده میشود، بلکه در میدان نیز تنها مانده و زودتر هدف تیرکین جناحهای حاکم قرار میگیرند. آنگاه است که عمل نکرده قربانی میشوند

وبه عبارت دیگر جزای ندانم کاری ها و خوشبایورها و یا در قشر خود فرورفتن ها و بگومگوهای روشنفکرانه شانرا خواهند دید. آنچنانکه در سالهای ۱۳۵۷ و ۱۳۵۸ش دیدند و بهترین کادرها و هواداران شان را دشمن به راحتی از کنار شان ربود که داغش تا هنوز پا برجا و آهش باقی است.

برگردیم به پاسخ این سؤال: به عنوان متمم پاسخ پورتال در دوساحت تئوریک و عملی مختصراً چنین به عرض میرسانم:

از نظر تئوری در جوامع بورژوازی مسایل جنبش های ضد بورژوازی تقریباً از سادگی خاص خود برخوردار هستند و در مبارزه آنها هدفمندی های مشخص طبقاتی متباز است. در یکطرف بورژوازی و در طرف دیگر کارگران، دهقانان و خرده بورژوازی قرار دارند. انقلابات نیز عمدتاً مرحله ای نیست و با به زیر کشیدن حاکمیت بورژوازی زمینه گذار به سوسیالیسم مساعد میشود.

ولی با پیدایش امپریالیسم و نفوذ آن در کشور های عقب نگهداشته شده مسأله قدری بغرنج میشود. امپریالیسم با نفوذ خود در این کشورها انگل ویا زائده به نام بورژوازی کمپرادور به وجود میآورد که از زمره ارتجاعی ترین نیروهای تاریخ است. با وساطت و از طریق همین بورژوازی کمپرادور است که امپریالیسم در زد و بند با نیروهای تاریخزده فئودالی قرار میگیرد و منابع خلقهای این کشورها را مشترکاً غارت و چپاول میکنند.

اینجا دگر مسأله قدری بغرنج میشود. بورژوازی انحصاری (امپریالیسم) و بورژوازی کمپرادور با آنکه نام بورژوازی را باخود یدک میکشند، اما خلاف بورژوازی قرن هژدهم و نوزدهم که نیروی اصلی ضد فئودالیسم بود و با انقلابات بورژوازی فئودالیسم را در اروپا از اریکه قدرت به زیر کشید، درینجا بورژوازی انحصاری یا امپریالیسم در هر حال با فئودالیسم دشمنی نمی کند؛ عکس آن در کشورهای عقب نگهداشته شده با سازش، مماشات و زد و بند با فئودالیسم و نیروهای حامی آن به استعمار و استثمار خلقها میپردازد. و به قول معروف "ارتجاع ساطور امپریالیسم" میشود. اینجاست که تحلیل و تشخیص تضادها قدری بغرنج میشود و نیروهای مبارز باید با دقت بیشتری به آن بپردازند. اینجا دیگر تضاد فقط تضاد بین بورژوازی و کارگران نیست، ویا تضاد بین بورژوازی و فئودالیسم نیست که بتوان در آن به سادگی تعیین جهت کرد و در یک جبهه قرار گرفت. در این کشورها با وجود آن تضادهای اساسی، امپریالیسم و ارتجاع دریکسوی یک تضاد و خلق شامل تمام طبقات ولایه های تحت ستم در جانب دیگر قرار میگیرد. یعنی با وجود تضادهای اساسی متعدد، **تضاد عمده، تضاد بین خلق با امپریالیسم و فئودالیسم** است. حل چنین تضادی نه با انقلاب بورژوازی بلکه با انقلاب بورژوا دموکراتیک تیپ نوین میسر است. این انقلاب ناگزیر باید هم امپریالیسم و هم ارتجاع (نماینده فئودالیسم) را آماج خود قرار دهد یعنی باید جامعه را از شر امپریالیسم و هم از سیطره ارتجاع (فئودالیسم) برهاند.

نکته دیگر قابل توجه اینست که هرگاه امپریالیسم به کشوری مستقیماً و با قوای مسلح حضور بیابد در آنصورت انقلاب مردم ماهیتاً یک انقلاب ملی- دموکراتیک است. در چنین حالتی **تضاد خلق با امپریالیسم متجاوز و هرکسی که او را در این تجاوز همراهی کند عمده میشود. هم اکنون در کشور ما همین حالت حاکم است.** نیروهای مسلح ۴۴ کشور تحت رهبری امپریالیسم امریکا به کشور ما تجاوز کرده و کشور ما را اشغال نموده اند. در وهله اول ما باید هم و غم خود را متوجه طرد تجاوز کنیم تا کشور ما از سیطره اجنبی رهائی یابد. هرکسی که در این راه سد و مانع شود، آتش بیار تجاوز و دستیار دشمن است و با او نیز باید مبارزه صورت بگیرد. این تقریباً یک فورمول عمومی است.

ویژگی دیگر کشور ما اینست که هم اکنون ظاهراً نیروهای ارتجاعی به نام طالبان زیر نام مبارزه با نیروهای خارجی به کشتار مردم میپردازند. و این خود نیز تحلیل تضادها را مقداری مغشوش میکند؛ و در قدم اول در ذهنیت های ناآشنا طالبان را مجاهدین ضد "تجاوز" متبارز میسازد، ولی واقعیت چنین نیست. کدام فرزند افغان نمی داند که طالبان زاده و پرورده دست امپریالیستهای انگلیس و امریکا، به یاری ارتجاع منفور و خفاش صفت پاکستان و کمک مالی عربها هستند و همیشه در خدمت این نیروها بوده اند. آنها فقط با تغییر سریع سمت و سوی منافع امریکا بعد از سقوط شوروی نتوانستند خود را عیار سازند و مورد خشم موقت ارباب قرار گرفته از اریکه قدرت پوشالی شان به زیر کشیده شدند. ورنه در تمام سالهای حاکمیت شان در همکاری و همسوئی کامل با امریکا بودند و برای تحقق پلانه های نفتی و استراتژیک امریکا در منطقه تلاش میکردند و کمکهای بیدریغ هم دریافت مینمودند. واقعیت طالبان همانست. هم اکنون نیز همه شاهدیم که برای آشتی و در خدمت گرفتن کامل دوباره طالبان تلاش های جدی جار بست و این آشتی دیر یا زود با چانه زنی هائی متحقق میشود. به علاوه طالبان از نظر ماهیت از ارتجاعی ترین نیروها در تاریخ بشریت هستند که هرگز نمیتوانند خویشتن خویش را با خواسته های به حق انسانی، دموکراتیک و پیشرونده مردم، اعم از زن و مرد، دمساز کنند؛ ولذا با این تفکر و ماهیت همیشه در دشمنی با مردم و ترقی و تعالی کشور باقی میمانند. هرگونه همسوئی و همکاری با طالبان معنایش دشمنی با مردم و پیشرفت و ترقی است. و اما در لحظه کنونی که کشور ما در اشغال است لبه تیز هرگونه مبارزه باید علیه تجاوزگران و همراهان بومی شان باشد.

پرسنده عزیز متوجه میشوند که در چنین حال و احوالی کار مبارزه قدری دشوار تر از معمول است و این مشکلی است که وضعیت عینی کشور ما، منطقه و جهان کنونی بر مبارزین مردمی تحمیل میکند. و مبارزین در این شرایط، آنچنانکه گردانندگان پورتال در پاسخ شان گفته اند باید "نه این و نه آن بگویند". یعنی نه طالب و نه امریکا و متحدین خارجی و داخلی اش.

و اما در زمینه عملی بایک نگاه میتوان شرایط امروز رابه شرایط سالهای ۱۳۵۷-۱۳۵۸ شمسی در زمان حاکمیت خلقی- پرچمی ها مقایسه کرد. در آن زمان نیز قبل از اینکه نهادهای انقلابی متشکل شوند، عده ای به دامن رژیم "ثوری" غلتیدند و عده ای هم در دام تذویر تنظیم های جهادی گیر افتادند، که هردوی شان کفاره گناه چنین پیوندهائی را یا با نثار جان شان دادند و یا تا هنوز که هنوز است به جزای این پیوند در عذاب وجدان به سر میبرند. چون اکنون دیگر با افشای ماهیت هردو جناح "ثوری" و "جهادی" از نسبت داشتن خود به آنها رنج میبرند و حتی شرمنده هستند، فردا نیز در انتخاب طالب و یا تجاوززین چنین خواهد شد. در آن زمان هم فقط عناصر آگاه ماهیت هر دو جناح مطرح "ثوری" و "جهادی" را تشخیص دادند، توانستند با سازماندهی خود و ایجاد تشکلات فرهنگی، صنفی و سیاسی- نظامی از در غلتیدن به هردو ورطه (جهادی و ثوری) نجات یابند و با شیوه های لازم در وقایع و مسایل جامعه اثر مثبت و مفید بگذارند (امروز هم باید چنان کنند).

به طور مثال محصلان پوهنتون در آن سالها "شورای ... پوهنتون" را ساختند و با پخش اعلامیه ها و راه اندازی تظاهرات و اعتصابات نقش موثر شانرا ادا کردند و به این ترتیب هم به شیوه مناسب مبارزه کردند و هم در دامن نیروهای ارتجاعی نیفتیدند. به گمان من حال هم میشود که با تشکیل انجمن ها و اتحادیه های صنفی یا شوراهای دهقانان، کارگران، معلمان، زنان، معلمان، دکتوران و ... و یا انجمن و اتحادیه قریه، اهل کسبه، اقلیتها و ... خواسته های فراوان شان را، با حذف دنباله رویها، عقبگرانیها و خرافات، به شکل "گامی به جلو" تنظیم نمود و برای برآوردنش بدون در غلتیدن به "چپ" و راست مبارزه کرد. در تداوم آن با گذار ارتقائی از خواسته های صنفی،

محلی و... با پیوند زدن این تشکلات اولیه به محور خواسته های وسیع تر، با نهاد های سیاسی مردمی به ایجاد نهادهای گسترده تر و رزمنده تر دست یافت و با پیوند کشوری آن به کارهای خیلی بزرگی دست زد. در تمام این موارد میتوان از درغلنیدن به هر جناح ارتجاعی ویا تجاوزگر و وابستگانش پرهیز کرد. اینها همه کارهایی اند که متناسب با شرایط محیط و محل ممکن است به انجام آن توفیق حاصل کرد. یقیناً تشخیص شما در محل و برگزیدن اشکال سازماندهی و مبارزه در محیطی که قرار دارید اُس و اساس کارتانرا خواهد ساخت و هیچ نسخه از پیش تهیه شده ای، هیچکسی نمیتواند در دسترس تان قرار دهد.

در مورد دشواری و سهولت مبارزه علیه "این" و "آن" مختصراً به عرض برسانم که در کشور ما بسیج علیه نیروهای اشغالگر، سنتی تاریخی است و میتوان آنرا باز هم تکرار کرد. یعنی مردم ما با خصوصیت تاریخی شان هرگز تسلط بیگانه را نپذیرفته اند، حال هم نمی پذیرند. کار در این زمینه ساده تر است تا علیه یک نیروئی که خود را در قبای دین می پیچاند و به اعتقادات مردم معامله میکند. ولی در مجموع هیچکدامش ساده نیست و دشواری های خورد و بزرگی را همراه دارد. اساساً مبارزه خودش عمل آگاهانه ای است که انسان مبارز برای تحقق اهداف پاکش برمیگزیند. طرف ویا دشمن چنین مبارزه ای هم نیروهای ارتجاعی، بیرحم و ضد تمام موازین و حقوق انسانی هستند که با قساوت و با انواع سلاحها در برابر مردم مبارز می ایستند. بناءً مبارزه واقعی معنایش آمادگی به ایثار برای رسیدن به یک هدف بزرگ انسانیست، مبارز واقعی هم در قدم اول یک ایثارگر است. اونه به پول و جاه و مقام برای خودش می اندیشد و نه هم امتیاز دیگری برایش می طلبد. برای او فقط رسیدن به آزادی کشور و انسان سرزمینش و در نهایت کلام آزادی انسان مطرح است. رسیدن به این آرمان بزرگ و مقدس کار دشواری است که باید بامحاسبه منطقی و تعقلی صورت بگیرد، تا درنیمه راه به تسلیم طلبی ویا دلسردی نینجامد. در این مورد برای هر مبارزی این گفته مصداق کامل دارد که :

"جگر شیر نداری سفر عشق مکن!"

و آنکه تصمیم آگاهانه به مبارزه گرفته است جگرش از جگر شیر هم قویتر است، چه شیرزیان هم اگر بداند که کشته میشود خواهد ترسید ولی مبارزان آگاه ما در برابر جوخه های اعدام هم چون سرو استوار ایستاده جان دادند، که هزاران درود نثارشان باد.

در این رابطه ها میتوان زیاد گفت و نوشت، ولی اجباراً میبایست در هر نوشته ای حد و اندازه را مراعات کرد. با این الزام این سخن را به همین جا به پایان میبرم.

آثار متعددی در این بحث تحلیل ها و رهنمود های علمی و روشنی دارند که مطالعه شان بیشتر در این موارد کمک میکنند. هم اکنون در قدم اول میتوانید به آثار ذیل در همین پورتال مراجعه کنید:

۱- "از تضاد چه میدانیم و راه حلش را چگونه میابیم؟"

۲- "آیا جنگ طالبان یک جنگ مقاومت ملی است؟"

۳- "افغانستان الگوی دموکراسی امریکائی ..."

۴- "امپریالیسم از دیدگاه مجید"

و دهها نوشته دیگر در همین پورتال.